

تابستان ۱۴۰۱ / جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحث در خصوصیات خطبه ی فاطمی بود ، و دریچه ای که از باب **خلقت نوری** بر این خطبه گشوده است و به گونه ای خود حضرت زهرا سلام الله علیها از این باب به بحث **خلقت نوری** و **تقدم های خلقی** در عالم پرداختند. خطبه در مراتب مختلف به این خلقت نظر دارد، و از باب خصوصیات مختلف و زاویه های مختلف وارد این بحث می شود. یک نکته کلی وجود دارد و آن این است که در عین اینکه در **نظام کلی** و **نقشه ی جامع خلقت** جایگاه اهل بیت ظاهر و مرتسم است، اما با توجه به خصوصیت الهی اهل بیت در نسبت با افعال و صفات الهی ، از آنجا که **« ابدع الاشياء لا من شيء كان قبلها »** - که در خود خطبه اشاره به ابداع در خلقت اشياء است بی آن که مثالی و شیئی قبل از آن وجود داشته باشد - این خطبه هم مثال قبلی ندارد و ارتجالاً و ابتدائاً و مبدعاً ، حضرتش وارد شده و یک بیان مرتجل دارند، که از برآیند خود آن بیان و و این ویژگی ها می شود متوجه بود که این بیان ، یک بیان خاص و حادث است ؛ بدون آنکه مثال قبلی داشته باشد یا تحت شمول بیانی متقدم باشد. این که بیشترین جملات این خطبه پنج کلمه است - بین سه تا پنج کلمه در هر جمله ای که خطبه دارد - این نشان دهنده و بیانگر نحوه ی بیان مرتجل خطبه است که این بیان مرتجل ، سابقه قبلی در سیره و سنت اهل بیت علیهم السلام و در تاریخ انبیاء و اولیاء ندارد؛ و در عین اینکه در **علم الهی** وجود مقدس اهل بیت و نقش های تاریخی شان دیده شده است ، اما این بیان ارتجالی ، مثل وحی و قرآنی است که بار دیگر در حال نازل شدن است ؛ این دریافت برای خیلی ها در همان دوره و زمان هم وجود داشت. حال با توجه به آن حالات روحی و معنوی که صحابه در قبال خطبه داشتند و اشک هایی که ریختند - در زمانی که حضرت شروع به سخن کردند - و تأثیری که تابعین از این خطبه در طول تاریخ گرفتند و نقل دقیق و مستند متن خطبه در تاریخ با توجه به خصوصیت پنهانی و فطمی معارف فاطمی - که قبر پنهان و قدر پنهان از آن جمله است - جای سؤال است که چرا خطبه پنهان و گم شده نیست و این خطبه با اهمیتی عمیق و توجه ای دقیق در تاریخ پیوسته نقل شده و حتی توسط بنی هاشم بنا به توصیه به کودکانشان آموزش داده شده است؟ این خود نشان دهنده ی آن تأثیر عظیمی است که خطبه بر اذهان گذاشته است. حتی در همان دوره ی رجوع جاهلیت با رویکرد **جاهلیت ثانی**، و در همان دوره ای که خصوصیات وجودی اهل بیت به خوبی فهم نمی شد و با آن مقابله می شد. لذا این نشان دهنده این است که خطبه ی **حمد فاطمیه**، یک خطبه خاص است و مثل وحی ی است که این بار از طریق بیان دخت پیامبر به طور مرتجل در مسجد مدینه نازل می شود. یعنی خصوصیت وحی را دارد. حضرت زهرا خود مولود وحی است و در این خطبه و در این بیان ، ایشان دوباره وحی ای را بر انسان ها نازل می کند که در قالب الهام است. الهام ، همانطور که گفته شد؛ وحی ای است که در ابرازش تکلف و تکلیفی وجود ندارد. این قالبی است که این وحی و الهام در بیان حضرت زهرا

دارد، ولی به این خصوصیت و به این جنبه از عظمت و به این نوع از تابش وجودی حضرتش متأسفانه در طول تاریخ اشاره نشده است، یعنی با وجود درخشش خطبه، درخشش خصوصیات آن همچنان مفطوم است و همچنان به طور نادر ممکن است در آثار مشاهده کنیم که به این زاویه ها از عظمت آن اشاره شود. عظمتش را باید بیان کرد و دلایل و ویژگیهای آن را برشمرد. این که فقط بگوئیم این خطبه عظیم است یا این که طی آن فاطمه بر کرسی رهبری نشسته است، کافی نیست؛ و باید دلایل، ادله، نمونه ها و نشانه هایش را بیان کنیم. این نکته در باب لزوم بیان خصوصیات درخشانی است که این خطبه دارد.

حال در این بیان مرتجل عجیب است که این همه معارف والا و مفاهیم درخشان و عالی جای می گیرد. همه ی آن خصوصیات که حضرت زهراء سلام الله علیها در تداوم این خطبه برمی شمردند برای خلقت الهی؛ در واقع خلق این خطبه هم مورد شمول آن خصوصیات قرار می گیرد. یعنی فقط صاحب این خصوصیات است که قادر به وصف آن است و در قالب و خلال طرح خصوصیات خلقت، اینجا خصوصیات خطبه خود را هم وصف می فرماید و ما می توانیم متوجه شویم که این خطبه هم واجد این خصوصیات است که اکنون بر می شمرد. بطور مثال اینکه ابداع ابتدایی در خلق اشیاء چگونه بوده است؟ اینجا خطبه هم در حال خلق از لسان و لفظ فاطمه ی زهراست و این کلام مرتجل، این خصوصیت ابداعی را بیان می کند.

نکته ی دیگری که در مورد خطبه وجود دارد، مخاطبین این خطبه هستند. بحثی از جنبه ی معانی بیان در شناخت این کلام عالی شده است مبنی بر این که حضرتش در این خطبه از اقتضاء و حال خطاب و مخاطبه دور شده اند. این بحث خیلی مهمی هست. چرا که در خطابات حضرت با اصحاب - در «یا مَعْشَرَ النَّفِیَةِ» یا «یا أَعْضَادَ الْإِسْلَامِ» - آن مخاطبین، مخاطبین کمی نیستند برای حضرتش در آن دوره. آنان کسانی هستند دارای مراتب بالا در صدر نخستین، و عصاره ی اسلام در مسجد پیامبر جمع است - همه جورش با کم و زیاد و خصوصیات مختلفش و با عیب ها و نقص ها و تمام آن مفاخر و قوت هایی که دارند - برای یک چنین مجموعه ای است که آن حضرت شروع می کنند به بیان احکام و فلسفه ی احکام و بیان معنای توحید و القاء شهادتین! این یعنی چه؟ این از آن اقتضاء حال مخاطبه دور شدن و دوباره از نو دین خدا را برای انسان ها معنا کردن است. این یک خصوصیتی ویژه برای این خطبه است که در خطب دیگر این خصوصیت را سراغ نداریم. بیان جامع تمام احکام، بیان فلسفه ی احکام، بیان سیر تاریخ اسلام و بشریت تا آن زمان، این یک ویژگی منحصر به فرد برای خطبه؛ در اصطلاح دور شدن متکلم از حال خطاب و مخاطبه است. اگر اکنون تاریخ اسلام گفته شود، اکنون در زندگی اهل بیت علیهم السلام و در واقعه ی غیبت؛ تاریخ جریان پیدا کرده است. اما آن موقع چه؟ یک فاطمه است و یک علی و یک پیامبر - حسنین هم که کوچکند، حضرت زینب هم کودک است - در یک دهه تاریخی وجود ندارد - لذا آن چیزی که حضرت زهرا از تاریخ بحث می فرمایند، شروعی دوباره از **صفر تاریخ** اسلام است و حضرتش مقید به بیان دوباره و تذکر صفر تاریخند. این خصوصیت هم مختص این خطبه است، که در این خصوصیت ما متوجه می شویم که حضرت از حال مخاطبه و حال خطابه مثل یک مورخ - و یا بهتر بگوئیم در تشبه به لسان غیبی قرآن کریم، مثل یک نبی - بُعد می یابند و مخاطبین را در نظر نمی گیرند. آنانی که یک دوره ی تاریخی معاصر دارند با آن زمان فاطمیه و فاطمیّت، یعنی معاصرین فاطمه هستند، معاصر پیامبرند، معاصر علی اند. جنگ ها و جنگاوری های علی را دیده اند، رنج ها و صبوری های پیامبر را دیده اند و مجاهدت هایی که برای اسلام شده و شهادتی که داده شده است، این همه را دیده اند. اما باز برای همه ی آنان حضرت شروع به وصف جدید می کنند و این همان اقتضایی است که اهل علم در معانی بیان قائلند که از اقتضاء حال خطاب و مخاطب دور شدن است، البته دلیل هم دارد.

نکته ی دیگر که بعد از این وجود دارد ، این است که حضرت زهراء سلام الله عليها ، «عالمه بما کان و ما یکون و ما هو کائن» است. در علمی که در این باره حضرت دارند، در اینجا این عالمه ، عاقبت تمام این انسان هایی که آنجا حاضرند را می بیند و می داند. یعنی آن افق غایی « ما هو کائن» را می بیند. بر عوالم وجود و از ابتداء عوالم وجود که از نور وجود خود او عوالم خلق شده است و جهان فرشتگان به نور حضرت زهرا روشنایی یافته - دال بر روایاتی که داریم در این خصوص - این همه را دخت پیامبر می بیند، یعنی آن گذشته و آن عقبه را می بیند، خلقت خلق را گزارش و گواهی می دهد، و آینده و تاریخ را هم می داند. و او نیامده است تا فدک خواهی کند، چون می داند فدک را به او نمی دهند. «عالمه بما کان و ما یکون و ما هو کائن» است. چرا ما متوجه این حقیقت نیستیم؟ یعنی ما فی المثل اگر برویم و به مسئول نهادی در جمهوری اسلامی بگوئیم بیا حرکتی انقلابی داشته باش، وقتی بدانیم نمی کند ، آیا از او چنین طلبی را خواهیم داشت؟ معلوم است که نمی رویم . چون کار لغو و بیهوده ای است و این کار را نمی کنیم. اینجا هم حضرت فدک خواهی نکردند ، نیامدند آنجا که فدک را بخواهند . ایشان یک حجتی را در تاریخ بیان فرمودند برای آن راه و نقشه جامعی که در خلقت انسان به عنوان نقشه ی جامع نظام اتم هست و آن چیزی که باید به تک تک قلوب از دروازه های قلوب عالمین وارد شود ؛ و این خصوصیت ، تأثیرتاریخی اش را هنوز دارد می گذارد؛ و کار خودش را هنوز می کند با تمام قلب ها در تمام عوالم - این در ردیف و مصداق الهی همان "انی اعلم ما لا تعلمون" است ، از سوی انسان کاملی که می فرماید " انما اشکوا بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون " - چون بیانات حضرت زهرا در تمام عوالم و با تمام خصوصیتش از سوی تمام خلایق و حتی اشیاء شنیده می شود . مثل ما نیست که بیانش محدود به عالم ملک باشد و شاید از این سقف هم یک ذره آن سوتر نرود. بعضی طوری حرف می زنند که در محدوده ی خودشان می ماند و این دیوارها هم آن حرف را جذب نمی کنند ، در همان محدوده می ماند. حضرت زهرا نه فقط برای تاریخ ، برای عوالم صحبت فرمودند. فرشتگان شنیدند سخن صدیقه ی طاهره را ، عوالم وجود، گیاهان ، خورشید و ماه هم می شنوند و این خصوصیتی است که این بیان دارد، چون انسان کامل دارد صحبت می کند. اینگونه نیست که ما فکر کنیم این یک سخنرانی در یک جمع محدود و در یک جای خاص است، نه این طور نیست. انسان کامل است و انسان کامل به دلیل کمال وجودی اش ، بیانش نافذ است در تمام ارکان عالم. مثل آن اشارت «طوعاً و کرها» در قرآن کریم که می فرماید " و له اسلم من فی السماوات و الارض طوعاً و کرها " که در نتیجه ، انسان ها و همه ی مخلوقات و موجودات ؛ همه حمد الهی را می گویند و چه بخواهند و چه نخواهند - خواسته یا ناخواسته - در مسیر حمد الهی و تسلیم تکوینی قرار دارند - حتی اگر علی الظاهر مخالفت کنند - اینجا هم تمام انسان ها و تمام بشریت و تمام عوالم چه بخواهند و چه نخواهند، تحت تأثیر انسان کامل اند. چون سایر مخلوقات از نور انسان کامل آفریده شده اند و مبنای تحقق وجودی شان ، وجود انسان کامل است. مگر می شود که اینها تحت تأثیر بیان انسان کامل نباشند؟ چه بخواهند و چه نخواهند ، هر چه دارند از انسان کامل است. برای همین است که ما در صدر اسلام ، این همه دلالت افراد را به امیرالمؤمنین داریم از سوی خلفا. خلفا بارها و بارها می گویند بروید از علی بپرسید. چون می دانند که علی می داند. می دانند که در اینجا علی است که آگاه است. عالم ترین علی است ، مؤثرترین هم علی است . هر کسی که می آمد برای احتجاج و سؤال ، او را می فرستادند سراغ علی یا می آوردند به محضر علی . به چه علت؟ به این خاطر که آنها هم می دانستند که اوست که در قلوب ، تأثیرش را می گذارد و اوست که در عوالم ؛ تأثیر خود را دارد . دشمنان هم متوجه این بودند، چه رسد به دوستان و این کاملاً در ابصارشان تشخیص داشت و برایشان مثل شمس ضاحیه واضح بود. پس حضرت زهراء سلام الله عليها که به قول شریف صاحب عسکر " کان وجهها یزهر لأمیر المؤمنین من أول النهار کالشمس الضاحیه " ، باید بدانیم از چه دارد صحبت می کند؟ ، " بلی قد تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته " او حضرت «عالمه بما هو کان و ما هو کائن» است، هر آنچه از قبل و هر آنچه از آینده ی جهان در برزخ، بعد از حشر و تکلیف و تنظیم تکلیف انسان ها در عالم وجود ، و در محیط مخلوقات در عوالم مختلف اتفاق می افتد ، همه را می داند ؛ نه فقط تاریخ این جهان را . این خوب نیست که ما می آنیم مصحف حضرت زهرا را محدود می کنیم به تاریخ جهان! بطور مثال گفته شود سرنوشت سلاطین در این مصحف هست. این که خیلی پیش پا افتاده است! خیلی از کتاب ها ، سرنوشت سلاطین را نوشته و آورده اند. تاریخ طبری را بخوانید، یعنی مصحف در حد تاریخ طبری است؟! ما باید در این حد، به آن نگاه کنیم؟ خیر! «عالمه بما کان

و ما یکون و ما هو کائن» یعنی سرنوشت عوالم وجود، ازل و ابد را حضرتش می بیند و با وجودی و علمی سرشار از سرچشمه ی علم الهی می داند. سپس با این نگاه ازلی و ابدی می آید و در مسجد پیامبر خطبه می خواند. لذا این خطبه ، خطبه ای نیست که برای خواسته و خواستن فدک باشد یا محدود به یک زمان باشد ، یا محدود به یک الفاظی خاص و معمول. و چون او دردانه ی عالم خلقت است، با وجود خطب بسیار امیرالمؤمنین پس از او، حضرتش اکنون مشغول خلق دردانه ی خطبه ها است . در تنها یک خطبه - خطبه ی زنان مدینه ، به مثابه ی پاسخ یک گفتگوی سؤالی در تذکر حصید هرج شامل بوده و اقامه ی خطبه ای ارتجالی نبوده و سخنی در جواب طعن احوالپرسی آنان است. این خطبه، خطبه است . با تمام شاخصه های یک خطبه که با یک نقشه ی جامع - والیته نه از پیش تعیین شده یا از روی نسخه ای قبلی - بیان می شود - خود ما هم اکنون از روی منبعی حرف نمی زنیم، از روی کتابی درس نمی دهیم. از روی موضوعی دیگر بیان نمی کنیم. یعنی بحث ما بحثی ارتجالی است و حتی این شاخصه ی ارتجال را هم از قبل تعیین نکرده ایم که چه بگوئیم و چه نگوئیم. معمول این جلسات این نیست. تعیین نکردیم که در این دوره این را بگوئیم. گاهی هم ممکن است که تعیین کنیم نکته ای را در این درس بگوئیم، اما ممکن است تا آخر جلسه این یادداشت اساساً گفته نشود. چرا؟ چون تقدیر کلاس اقتضائاً بیان ما را به سمتی می برد که حرف های دیگری وجوب و ظهور می یابد. و این یک خصیصه ی دیگری است برای اینگونه بحث ها - حضرت زهرا سلام الله علیها در بیان مرتجل شان با علم فاطمی ، که عالم به علم الهی و علم لدنی هستند منتها در حد علم مخلوق و تنها تفاوت کلامی شان در جنبه ی مخلوقیت است، در قیال خالق. ایشان در مرز میان ممکن و واجب ایستاده اند و صحبت می کنند. و در آنجا این بیان ، بیانی خاص است که محدود به اعتبارات مادی نیست. یک بیان است که تنها یکبار اتفاق افتاده است در طول تاریخ. ممکن است اهل بیت در خطبه های مختلف ، مثل خطبه های نماز جمعه ، مثل خطب دیگر که در طول تاریخ معاصر انقلاب می بینیم، حرف های متعددی در موضوعات مختلف زده باشند. به جنگ ها پرداخته باشند ، حتی به عوالم وجود هم پرداخته باشند، با رویکردهای اقتضائی و استقرائی مختلف. اما حضرت زهرا همه آنچه را که فاطمه باید بگوید را در این خطبه می فرماید. که این نشان دهنده ی ارزش خطبه است. آنچه که بشریت باید از فاطمه بداند را در خطبه می شنود. و این خطبه ی فاطمی و خصوصیتی که این خطبه دارد ، متشأن به خصوصیت ممتازی است . چرا ؟ چون بشریت از فاطمه زیاد نشنیده است، اما از امیرالمؤمنین بسیار شنیده است و ولایت تشریحی ، چه قبل از پیامبر چه بعد از پیامبر، به امیرالمؤمنین فرصت بیانات مفصلی داد که مورد مراجعات مفصل پرسشگران تاریخ در احتجاجات متعدد بود و جویندگان علم به محضرشان می آمدند و می رفتند. ولی این خصوصیت برای حضرت زهرا به عنوان صاحب ولایت تکوینی نبود. حضرت زهرا مستوره ی مضمومه ای بود که یک بار از این ستر خارج شده و آمد و بیانی جاودان در تاریخ از خود باقی گذاشت. لذا این یک بیان خاص است با دلیل و هدفی خاص در عالم، و اعتبار اندیشی و معمول نگری در مورد آن بسیار خطاست. آنهایی که می آیند و خروج فاطمه را از منزل دلیل حضور اجتماعی زن می گیرند، باید بدانند که خیر ، اساساً چنین چیزی نیست. اساساً موضوع ولایت تکوینی به تأیید و به زن ربطی ندارد. اینجا زن و قید انوشت وجود ندارد. فاطمه آنجا زن نیست، فاطمه آنجا پیامبر است ! پیامبر که زنده شده و در حال حرف زدن است. آنجا نگاه مردم به فاطمه ، به هیچ وجه حتی به عنوان دختر پیامبر نیست. به عنوان خود پیامبر است. و دوباره آن وحی و آن تاریخ وحی در این مجلس زنده می شود . کسی فکر نمی کند دختر پیامبر آمد. در صحاح ترمذی و مسلم روایات متعددی در همین خصوصیت حضرت زهرا سلام الله تعالی علیها از عایشه همسر پیامبر داریم که روایت خطیب بغدادی از آن جمله است که " أقبلت فاطمة ع تمشي لا والله الذي لا إله إلا هو ما مشيها يخرم من مشية رسول الله " یا " تمشي كأن مشيتها مشيته " ، " کسی را ندیدم که در نشست و برخاست و نحوه ی رفتار، شباهتش به پیامبر بیش از فاطمه باشد... کسی را ندیدم که کلامش همچون فاطمه، شبیه کلام رسول خدا باشد... تمام همسران پیامبر جمع بودند که ناگاه فاطمه آمد، در حالی که راه رفتنش همچون راه رفتن رسول خدا بود... من هرگز کسی را شبیه تر از «فاطمه» به رسول خدا ندیدم". این را همسر پیامبر از فضائل فاطمه گواهی می دهد و گواه ، فردی است که بواسطه ی همسری ؛ پیامبر را و سکناتش را می شناسد. این است که وقتی فاطمه راه می رفت همه فکر می کردند پیامبر است که راه می رود. راه رفتنش هم مثل پیامبر بود، سخن گفتنش هم مثل پیامبر بود. لذا این بسیار اثباته است که بخواهیم اینها را اعتباراً و بر اساس

جنسیت قشر بندی کنیم . بعد هم از کجا آمد به کجا ؟ فاطمه ساکن مسجد پیامبر بود ، در همان مسجد ، و در خانه ی خودش - یا حداکثر نزدیک به آن - سخنرانی کرد. آن هم در بین زنان بنی هاشم ، با پرده ای که آویختند . حال آیا ما از این واقعه ، حضور واپسگرایانه و پرسه گردانه ی زنان در اجتماع را می توانیم معنا کنیم و از آن یک چنین چیزی را می توانیم بیرون آوریم؟ معلوم است که چنین چیزی نیست. این بدعت و تحریفی تاریخی است که بار شده بر حضور اجتماعی فاطمه زهرا سلام الله علیها . فاطمه زهرا سلام الله علیها اساساً حضور اجتماعی نداشت ، اساساً ولایت تشریعی نداشت که بخواید حضور اجتماعی داشته باشد. اینها چیزهایی است که ما از خود جعل کرده ایم . اینها چیزهایی است که ما دوست داریم که از اهل بیت بسازیم تا توجیه کنیم رفتارهای بی مبنا و حرکت های نا متعادل خود را. اساساً چنین رویکردی در مورد حضرت نیست و بلکه به عکس آن، روایات متعدد از حضرتش در خصوص پرهیز از اختلاط داریم ؛ و نشانه ی آن هم ، آن تقسیم کاری پیامبر برای حضرت زهراست که کار بیرون را به امیرالمؤمنین داد و کار داخل منزل را به حضرت زهرا و حضرت فرمود من خشنود شدم - خشنودی کسی که رضایش مورد رضای الهی و خشنودی اش عین و تعین خشنودی خداست ، یعنی خدا خشنود شد که فاطمه در خانه باشد - لذا بانوان مسلمان باید در این حضور اجتماعی شان دقیق بوده و بسیار تجدید نظر کنند. برای هر چیزی خانم سوار ماشین شود ، چادر سرش کند راه بیفتد در خیابان! این را نه اسلام می پسندد نه انقلاب می پسندد، نه دین مبین . برای همین است که ما همیشه می گوئیم اولویت و ضرورت ، می گوئیم به هر کاری نپردازید. کاری را که همه می توانند انجام دهند، کاری را که یک مرد می تواند انجام دهد، شما نباید انجام دهید. این خیلی روشن و دقیق است. خود را گول نزنیم ، که می خواهیم انقلاب را حفظ کنیم. با چه انقلاب را حفظ می کنی خانم عزیز؟ حفظ انقلاب و اسلام با یک حضوری که اساساً مبنا و توجیه شرعی و اسلامی و انقلابی ندارد؟ آیا با کشاندن زنان مسلمان به خیابان ها ، می شود انقلاب را حفظ کرد؟ زمانی زن باید در جامعه حاضر باشد که هیچ مردی حاضر نیست، یعنی در جایی حاضر باشد که هیچ مردی نمی تواند در آنجا حاضر باشد. عین فاطمه ی زهرا که جایی هست که علی هم در آنجا نبود . آنجا فقط فاطمه بود ، یعنی جایی که باید فاطمه باشد. پیامبر هم که از دنیا رفته بود ؛ والا پیامبر این نقش را در این غدیر ثانی ایفا می کرد . پس خود را گول نزنیم و بیش از این با این مقدسات بازی نکنیم. آن پوستین وارونه ای که امیرالمؤمنین می فرمایند در آخرالزمان بر تن دین است، همین است . آن پوستین وارونه حتماً وجود دارد و ما کتمان نکنیم که پوستین وارونه بر تن دین داریم. پوستین وارونه بر تن کیست؟ بر تن منافقین است؟ خیر ، منافقین که اسم شان بر رویشان است. به آنها می گوئیم منافق. پوستین وارونه بر تن مشرکین است؟ آنها هم که اسم شان رویشان است. بر تن استکبار جهانی است؟ خیر ، آن هم که اسمش بر رویش است. پوستین وارونه بر تن مؤمنین است عزیزان . بر تن مسلمانان است در آخرالزمان ، با این کارها و برداشتها . لذا خود را فریب ندهیم. گول نزنیم و بدانیم که مؤاخذه الهی داریم ، مخصوصاً که این ها را می خواهیم با توجیه تحریف تاریخی فاطمیّت ، انجام دهیم . یعنی مصداق دروغ بستن به خدا و پیامبر در تداول عوام . با این مصداق محرّف می خواهیم حرکت هایمان را توجیه کنیم. صادقانه بگو من یک آدمی هستم که در خانه بند نمی شوم. من همه اش باید بروم در خیابان . این طور ساده و صادق حرف بزنید . نگوئید فاطمه زهرا حضور اجتماعی داشت و ما هم طالب حضور اجتماعی هستیم. خیر ، این حضور اجتماعی نیست. گوینده ی زن ساعت ۲ نیمه شب ، چه معنایی دارد ، نشستته در محل کار و با یک مرد دیگر در حال حرف زدن و اختلاط است؟ این کجایش فاطمی است؟ این کجایش حضور اجتماعی است؟ مگر مرد قحط است در جمهوری اسلامی که ۲ نصف شب در برنامه ی زنده باشد؟ بعد آن خانم می خواهد سوار ماشین شود ساعت ۴ صبح با راننده ی نامحرم بیاید خانه اش . این خانه دیگر خانه نیست. شوهر دارد می رود سر کار . بچه ها دارند می روند مدرسه. این دیگر خانه نیست ، این چه خانه ای است؟ و اینها توجیهاست اشتباهی است که ما جامعه را با این اشتباهات ساختیم و حالا نمی توانیم درستش کنیم، برای اینکه همه اش را به رخت آویز مقدسات آویختیم. هر جایی یک هیئت زدیم کنارش روضه خوان و مداح گذاشتیم و به آنها آویزانش کردیم و دیگر نمی توان به سادگی درستش کرد.

اکنون ارزش و عظمت خطبه و خصوصیت خطبه در دردانگی و منحصر به فرد بودن است، و فقط یکبار هم در تاریخ اتفاق افتاده و وقوع ثانی ندارد حتی در صورت بندی خطبه های حضرت

زینب کبری . خطبه ی حضرت زینب خاص واقعه ی عاشورا است. خاص دربار یزید است و یک داستان دیگری است البته. آنجا دربار یزید است ، اینجا مسجد پیامبر است. دربار یزید کجا و مسجد پیامبر کجا؟ خطبه خوانی صدر اسلام فاطمه ی زهرا در مسجد پیامبر کجا، و خطبه خوانی حضرت زینب کبری در دربار یزید کجا؟ آن بعد از واقعه عاشورا است . خطبه ای که حضرت زهرا می خواند، می خواهد تاریخ عالم به واقعه ی عاشورا نرسد. یعنی می خواهد حجت را تمام کند و البته می داند که تمام هم نخواهد شد. چون «عالمه بما کان و ما یکون و ما هو کائن» است. فقط می فرماید که فردای قیامت طنینش بازگردد و منکری نگوید که ما نمی دانستیم. ما ندیدیم ، ما نشنیدیم و ما نفهمیدیم. نگوید به ما نگفتند، ما هدایت نشدیم ، ما تحت تابش این انوار قرار نگرفتیم . این بهانه ها باید از انسان ها سلب شود در نظام عدالت عالم ، به اضافه ی دلایل دیگری که هنوز بر ما مکشوف نیست. - این که در آخرالزمان یک جزء از صد جزء علم آشکار است و با ظهور امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف آن ۹۹ جزء دیگر آشکار می شود ، این نشان می دهد علم ما ، گر عالم هم باشیم که نیستیم، در حد یک جزء از صد جزء است. یعنی تاکنون با آن یک جزء تفسیر کرده ایم خطبه حضرت را و به آن تنها از دریچه ی آن یک جزء نگاه می کنیم. عینک و دیدمان و مسائلمان محدود به همان یک جزء است. که جزء زیادی هم نیست و علم زیادی هم نیست. و نباید خیلی هم خودمان باورمان شود و غرّه شویم که وقوف بر معارف عجیب و غریبی داریم و یا معارف مهمی را می شنویم و می شنوایم. - در جایی از قرآن در اشاره به حدید می فرماید که در این روز « فبصرک الیوم حدید» این دیده ی تو در این روز ، حدید است. حدید در مفهوم بصریعی تیزبینی - مثل الهام که یک معنای آن تیزهوشی است - در این روز تیزبین می شوی . تیزبینی را قرآن کریم به حدید تشبیه می کند و ببینید با چه ظرافتی تلائم چشم و دیدگان نرم را به این نگاه صعب و مستصعب و حجریه تشبیه می کند . حال این حدید نگاه فاطمه در خطبه ، یک نگاه خاصی است. البته آن **حدید رفع غفلت** کجا که قرآن اشاره می کند و این **حدید فراست** کجا که در خطبه ما می بینیم. حدیدی که در قاب "**ینظر بنورالله**" ازل تا ابد را می بیند . اگر انسان در عالم گزارشی از ازل تا ابد داده است ، اهل بیتند و خاصش فاطمه ی زهرا در این خطبه در پیشگاه رب العالمین - که اگر نگاهی نگاه حدید باشد ، این نگاه حدید ، نگاه فاطمه است در خطبه اش - که "**ینطق بتوفیق الله**" است. که یک خصوصیتی دارد که ایشان قبل و بعد عالم را وصف و بیان می کند و در شرح خطبه ، کم کم که جلو می رویم ، می بینیم این عظمتی که حضرت مشحون از عظمت بیان آن را وصف می کند ، خود این عظمت وصف ناشدنی ، در خطبه چه خصوصیتی دارد؟ ایشان در مراتب مختلف توحیدی که وارد می شوند ذات الهی را ، صفات و افعال الهی را وصف و بیان می کنند . البته ما معتقدیم اهل بیت از توحید ثلاثه یا سه گانه - در اسناد وحدت عددی به خدا و شمارش غیر با خدا - مبرا هستند. یعنی نگرش به ذات الهی در مراتب توحید در احاطه ی قیومی ونه هم کناری با ماسوی الله ، اعتقادی است که بر مبنای آن اهل بیت را از آن سه گانه ی ذاتی ، افعالی و صفاتی - از "**عما یصفون**" و متأخراً **استقراء سلفیه** - مبرا می دارد . ولی در عین حال ، حضرت به تمام این مراتب توحید با رعایت قوانین منطقی تقسیم **توحید نظری** اشاره می کنند و از آن در **توحید عملی** عبور می کنند. در ابتدای خطبه با آن حمدی که در جلسه ی قبل وصف شد که مراحل مختلفی دارد که می شود از متن خطبه راهبردها و روشها و برنامه ها و نقشه ها را مشاهده و استخراج کرد - و خطبه این خصوصیت نقشه ی جامع را در عالم خلقت دارد. ولی این که تا به حال بر اساس خطبه اخذ راهبرد شده است؟ تحقیقاً پاسخ منفی است - ما معتقدیم با پیاده سازی راهبرد های عالم بر اساس خطبه ، گامهای انقلاب در مسیر تمدن خوش آهنگ تر و پر طنین تر و تندتر خواهد شد. همین طور به طور ارتجالی اگر نگاه کنیم به خصوصیات و نسبت هایی که در خطبه بین حمد و شکر و ثناء، مطرح است ، می بینیم که جای آن است که دسته بندی ها و تقسیم بندی های خطبه را افرادی و گروههایی با این ذهنیت بنشینند و استخراج و کار کنند و از آن اخذ راهبرد داشته باشند.

به جای اینکه مدام **دکترین** بگویند و در تمام سرفصل برنامه های انقلابی این لفظ پیش پا افتاده ی غرب را با ورود و رکون در برابر علوم بظاهر استراتژیک غرب تکرار کنند، بیایند و در مبنا و با ممشای الهی و اهلیتی ذاتی و خودی ، امثال این **مبنای ناب** و **ممشای مثاب** را مبنا قرار دهند. خطبه از این باب چه خصوصیتی دارد؟ ما در دسته بندی قرآن کریم خیلی راحت می توانیم وارد تقسیمات شویم . چون دلالت و تقویم ۳۰ جزء ، تنظیم ساختار و نظام دسته بندی را سهل می سازد . در خطبه اما کار سهل تر از قرآن است، چون حجم یگانه و یکتای آن کمتر است و خطبه معنأ و از حیث مضمون عصاره ی قرآن کریم است ؛ و با این حجم کم به راحتی می توان کار مفهومی بر مبنای آن داشت . با توجه به این اعتقاد که همه ی معارف در قرآن هست و این اعتقاد متضایف که همه ی معارف در خطبه هم جمع است. کما این که با ورود در احکام می بینیم **فلسفه احکام** توسط حضرتش فرموده شده است ؛ و در نظر به خلقت و تاریخ ، فلسفه ی آن هم آمده است و این خصوصیات در خطبه جمع است و این دسته بندی ها ، همین طور که پیش می رویم در ذهن ما ان شاء الله یک مفهوم روشنی پیدا خواهد کرد که در انتهای این کلاس ها و انتهای این دوره ،امید است بتوان جمع بندی درست و برآیند خوبی از مضامین و مفاهیم خطبه در ذهن داشت و متوجه بود که خطبه اساساً، تأثیراتش و خواستگاهش و جایگاهش آن چیزی که تا به حال از آن فهمیده شده است نبوده و خیلی فراتر از این حرف هاست و می تواند **مبنای حاکمیت نظام اسلامی** و **مبنای شاخصه های مسئولین دولت اسلامی** و همچنین **مبنای خصائل جامعه اسلامی** قرار بگیرد. چون خطبه دسته بندی ها ، روش ها و شاخص های حکومتی را می تواند به راحتی وصف کند و نظام سازی کند. این که حضرتش می فرماید « **امامتنا نظاماً للملة** » ، این یکی از نشانه های امامت است و یکی از بیان هایی است که این امامت را ترسیم می کند. وقتی می فرماید « **نظاماً للملة** » یعنی ضمن بیان **ضرورت نظام سازی** و بیان **نظریه ی انتظام**، این حرف؛ خود هم یک انتظامی دارد و یک نظامی می تواند به اذهان متشنت و جامعه ستیز و ساختارریز و عرف اندیش و نظام گریز مخاطبان خود ببخشد. به همین خاطر ، این خصوصیات در بیان امامی است که خود مسلط و سلطان این بحث است. او سلطان نظام سازی و سلطان حاکمیت است - در " **لمن الملک** " و تعینات خارجی و تاریخی آن - و وقتی در جایگاه ولی امر می فرماید " **نأمرکم فتأتمرون** " یا آنجا که می فرماید " **ولکم طاقة بما احوال** " ، ایشان پرده از حقیقت آن مراجعه به درب خانه ی اصحاب برمی دارد که باز نه طبق برداشت برخی از موضع مظلومیّت و ضعف ، بلکه از موضع حجت و قدرت بود. خود را ولی امر می دانست و امر می فرمود در " **ما احوال** " امری که با وجود طاقت به آن بها ندادند. در این اشارات ایشان به **ولایت تکوینی** که فقط در جایگاه حجت زمان ، صبغه ی تشریح هم یافته بود ، اشاره می کنند که به آن می رسیم در خطبه و می رسیم به این مرتبه و مرحله، و به توفیق خدا به آن مشروحاً می پردازیم.

و اما در فقره ی اول خطبه بودیم که می فرمایند « **الحمد لله علی ما انعم** » ، گفتیم که حمد و شکر و ثناء در این سه گانه ای که در خطبه هست، همچنان امتداد پیدا می کند در فقره ی نخست و در فصل آغاز خطبه که در واقع آن **بای بسم الله** و آن **نقطه ی تحت باء** در اینجا منطوی است ، ایشان در ردیفی سه گانه پیش می روند و وصف می کنند اعتقادات و اهداف خود را - یکی از دلایلی که در متن مصحح، تصحیح گران با پرهیز از درج بعضی از جملات که جزء خطبه نیست باید به آن توجه کنند همین حاکمیت مدل سه گانه و سه وجهی است که چون بیان از این مدل سه گانه خارج می شود ، نشان دهنده اشتباهی است که قائلان در تعریف یا کاتبان در تصحیح داشته اند - بماند که برخی تعبیر نه در مفهوم می گنجد و نه در نسبت ها و سنخیت ها ؛ و در اصطلاح مو لای درزش نمی رود - درزی وجود ندارد که مو بخواهد واردش بشود ! - یعنی این جامعیت را خطبه از سویی و نوع نگاه تصحیحی ما را به خطبه از سوی دیگر به ما آموزش می دهد که چگونه باید آن را به درستی تصحیح

کرد. در یک محلی از متن ما شک داشتیم که یک جمله ای در همین متن مصحح جا افتاده باشد، که البته پیدایش نکردیم؛ علیرغم آن که منابع متعدد و نسخ خطی را دیدیم. به نظر می رسد که یک جمله ای در یکی از این انتظام های ترتیبی و سه گانه ای که خطبه دارد، جا افتاده است، که همچنان محل تحقیق است. این را به عنوان یک گزینه، گوشه ی ذهن می گذاریم که جستجو کنیم و نهایتاً پیدایش کنیم. لذا این سه گانه همچنان در خطبه امتداد دارد؛ و آنجا که از سه گانه خارج می شود، به این معناست که ضعفی در تصحیح از باب تصحیف و کتابت وجود دارد. این ها دلالت هایی است که خود نوع نگاه به محتوا و آن هندسه ی کار و آن دقت در کار به ما می دهد. که ما از آن استفاده می کنیم در تصحیح خطبه، همین که تشخیص دهید ضعفی وجود دارد و نکته ای جا افتاده، باید بروید پی اش و بگردید و سرانجام آن را بیابید. ولی اگر قانع باشید به همین که هست، دیگر آن را جستجو نمی کنید و در پی اش نمی روید که ببینید جمله یا کلمه ی جا افتاده در متنی به این اهمیت چیست؟ - حال در اینجا این چندگانه می آید « الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم ». گفتیم که ما در بحث حمد و شکر و ثناء، اگر بخواهیم تفاوت معانی را بفهمیم باید به قرائن نگاه کنیم در لفظ فاطمه ی زهرا که «عالمه بما کان و ما یکون و ما هو کائن» است و از جمله در الفاظ و معانی و مفاهیم آن. باز هم تأکید می کنم، که این یعنی ایشان حمد را در تمام عوالم می داند و می بیند. ثناء را در تمام عوالم می داند، ثناء ملکوتی، ثناء جبروتی، ثناء ملکی را می داند چیست. لسان حضرت زهرا فقط در این عالم ناطق نیست. ما اکنون که داریم با شما حرف می زنیم، فقط به یک مجلس و مخاطبه در عالم نظر داریم و در عوالم دیگر، چنین آموزشی نداریم که روح را در عوالم دیگری مثل ملکوت و جبروت و لاهوت حاضر کنیم. ما این تمرین و فهم را به اندازه ی آن منجم مورد خطاب و وارد بر امام سجاد نداریم - امام سجاد علیه السلام به فردی که به محضر ایشان وارد شد و خود را منجم نامید فرمودند: « پس تو پیشگو، طالع بین و فالگیر هم هستی » آنگاه نگاهی معنی دار به او انداخته و فرمودند: « آیا تو را به مردی راهنمایی کنم که از زمانی که تو وارد بر ما شدی در چهارده عالم سیر نمود که هر عالمی سه بار بزرگتر از دنیاست و این در حالی است که ابداً از مکانش حرکتی نکرده است؟ » منجم پرسید: او کیست؟ حضرت فرمود: « من » - ما همین طور که حرف می زنیم، هیچ تمرینی برای حضور در عوالم دیگر نداریم. از همین است که لغو هم در بیانمان راه پیدا می کند. برای همین است که هر حرکتی که می خواهیم می کنیم. برای همین است که هر حرفی که می خواهیم می زنیم. برای همین است که عمرمان را در همین حرف های معمولی و گفتگوهای روزمره هدر می دهیم. اساساً ما به عوالم دیگر توجه نداریم که باید در آن نیز احساس حضور و ادای تکلیف داشته باشیم. هر حرکتی که می کنیم، هر جمله ای که می گوئیم، حتی هر نگاهی که می کنیم اثر و آثاری وضعی در عوالم دیگر دارد. این را متوجه نیستیم. بعد هم اثر و آثارش مثل دنیا نیست که شما با مداد بنویسید و بتوانید با پاک کن، پاکش کنید. این طور نیست. پاک نمی شود. یعنی در عوالم دیگر امواج و آثار و صورش می رود و موج پرداز و جریان ساز است. یک جریان خلقت و مخلوقی در صور اعمال دارد، ممکن است برود و آثار و عوارضی از آن ایجاد شود که بعداً شما ابداً نتوانید در برزخ و آخرت جمعش کنید. کلام امرای کلام و خصوصاً حضرت صدیقه ی بیان ظاهره، اما این طور نیست. جامعیت بیانشان نشان می دهد که آنچه را باید بگویند، گفتند. یک کلمه کم و زیاد ایشان در خطبه حرف نزده است. و تکلف و اطواری هم از باب تداول موجود و معمول سخنرانان مجلس آرا در خطبه نیست. نخواستند شعر بگویند، در مقام سخنوری و سخن آرایبی نیست. شاعر هم نیست که سجع گویی و ردیف سازی کند. اگر سجعی هم ظهور دارد و متجلی شده است به دلیل کمال بیان لاهوتی خطبه است. چون در لاهوت و در افق های لاهوتی دارد بیان می شود. به همین خاطر این تسلط را بر زبان دارد که از آن - مثل عدلش قرآن - سجع ساطع می شود. یعنی آن خصوصیتی که سجع خطبه دارد، به همین دلیل است نه اینکه سجعش صناعی باشد، به هیچ وجه تصنعی نیست این سجع؛ و زائیده ی بیان لاهوتی

حضرت زهراست. بیانی والا، که هیچ تعمد و تکلف و تصنعی در آن راه ندارد. ضمن این که ایشان آنچه را که تقدیراً باید بگوید، می گوید. اضافه بر آن هیچ نمی گوید. یعنی آنچه را که نباید را هم نمی گوید. آنچه را که باید می گوید. آنچه را که نمی تواند بگوید حضرت زهرا در این خطبه، این را هم نگفت. اگر نگفت، نباید می گفت. اگر نیست، نباید باشد. یعنی یک سری بایدها و نبایدهای تنظیم شده ی دقیق دارد خطبه، که کاملاً مثل یک فرمول ریاضی است. به فرمول ریاضی شما نمی توانی حشو اضافه کنی، حاشیه به آن بزنی. تا دلت می خواهد در آن وصف و توصیف بیاوری! ادبیات که نیست، فرمول ریاضی است. و کار اهل بیت در «الذین هم عن اللغو معرضون» مثل اعراض از لفظ در فرمول های ریاضی است. یعنی انگار یک فرمولی ثابت می آید در خطبه و جهان ثابتات آن و هر چیز اضافی در این فرمول، خودش را نشان می دهد و دفع می شود، توسط خاصیتی که این نظام بیانی دارد. این خصوصیت بیان حضرت زهراست. « الحمد لله علی ما انعم وله الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها ». اولاً به این توصیه توجه داشته باشید که در کار معارف قرآن کریم و بیانات و روایات اهل بیت از باب **حصر عقلی** هیچ وقت نباید گفت این است و جز این نیست. چون این طور نیست، ما علم نداریم - والله اعلم - و ما آن احاطه ی بیانی و آن اشراف ادبی را هم نداریم، که قائل باشیم این هست و جز این نیست. که بگوئیم مثلاً قطعاً « الحمد لله علی ما انعم من عموم نعم ابتدأها»، خیر. شاید « الحمد لله علی ما انعم وله الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها»، یعنی « عموم نعم » برگردد هم به ثناء و هم به شکر و هم برگردد به خود " الحمد لله علی ما انعم ". یا این که اینجا ارجاع بندها، بواسطه ی قرینه های معنوی و حذف های تقدیری خودش است. در واقع تقدیری و تعمیمی است این ارجاع. می فرماید در توالی « الحمد لله علی ما انعم... من عموم نعم ابتدأها»، البته از ظاهر کلام و خاصیت ثابت آن معلوم است که " عموم نعم " بر می گردد به " ما انعم ". این ظاهر کلام است. و اما نکته ی دیگری که وجود دارد، این است که ما خیلی به اصطلاح تلون نداشته نباشیم در ادبیات اهل بیت. خیلی ذهنی و ذوقی وارد کار اهل بیت نشویم. این را در نظر داشته باشیم که به هر صورت اهل بیت با لسان قوم سخن گفته اند. وقتی که با این لسان سخن گفته اند، ارجاعات و اصل ارجاعات حقیقی اند نه مجازی؛ تا ما از مجاز و کنایه و ایهام بخواهیم استفاده کنیم. یعنی چه؟ یعنی اینکه « الحمد لله علی ما انعم / من عموم نعم ابتدأها»، یعنی " عموم نعم " می آید و وصل می شود به " الحمد لله علی ما انعم ". « و له الشکر علی ما الهم / و سبوغ آلاء اسداها»، « و الثناء بما قدم / و تمام ممن اولها ». یعنی این ها - این ۳ گانه ها در ۴ وجه - با یکدیگر تلازم و ربط دارند. و در ادامه ی آن « جم عن الاحصاء عددها»، عدد چه؟ عدد نعمت ها. « الحمد لله علی ما انعم / من عموم نعم ابتدأها / جم عن الاحصاء عددها»، یعنی نعمت هایی که احصاء ناشدنی است و از احصاء فراتر است و عددش شماردنی و قابل شمارش نیست. « و له الشکر علی ما الهم / و سبوغ آلاء اسداها / نای عن الأجزاء امدها»، منتها و امدش قابل جبران نیست. « و الثناء بما قدم / و تمام ممن اولها / و تفاوت عن الإدراك ابدها»، ابدیت و ابد و جاودانگی اش از ادراک فراتر است. - ببیند آنجا عددش بعد امدش و اینجا ابدش - یعنی چه؟ یعنی درجهان ادراک ما، جهات درک جاودانگی آن نیست. یعنی ما زبان آن جاودانگی را کلاً نمی فهمیم. برای همین است که نمی فهمیم ابدیت یعنی چه؟ برای این که جهان ما و آموزه های روح و جان ما، جهان ابدی نیست. ما از سنخ ابدیت و مشحون به آن نیستیم و در آن هم به طریق اولی سیر نمی کنیم. در جهان فانی زندگی می کنیم و غایت این جهان بی نهایتی که با این همه ستارگان و منظومه ها و اقیانوس ها - و وجوه مختلفی که حال برای ما بیان شده و کمی دلالت های ذهنی بر آن داریم - نهایتاً نهایی دارد. چون منطقاً عالم ملک است یا عالم ملکوت است یا عالم جبروت است و تعریف، موجب و موجد حدّ و قید است بر عوالمی جز عالم لاهوت، که قید پذیر و حد بردار و قابل تعریف و وصف نیست - جز با بیان لایتناهی لاهوتی که اگر نبود لاهوتی ترین تنزل بیانی حق یعنی قرآن کریم در استثناء صافات و نمی

فرمود " سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين " تناهی بیان لاهوتی هم از وصف آن خارج دانسته می شد - « تفاوت عن الادراك ابدھا » ، نه این که ادراک متفاوت به دلیل فرضاً بزرگی آن ، نه، اساساً تفاوت جهان ادراک و نوع ابزار ادراک در این جهان ، با آن جهان. چون ما در این جهان ابزار ادراک آن جهان را نداریم و ذهن ما نمی تواند با این ابزارهایی که برای ادراک در اختیار ما هست به نتیجه برسد. حضرت می فرماید خود را به زحمت نینداز - این را اگر دیگری می گفت نمی شد از او قبول کرد - این فاطمه است که می فرماید. یعنی چه؟ یعنی جهان ادراک ما ابزارش متناسب با درک ابدیت عالم نیست. منظور از ابدیت هم ، ابدیت مطلقه ی لاهوت است. در مراتب دیگر یک محدودیت هایی هست، اما لاهوت را که بی نهایت مطلق است ، حضرتش با کلامی از جنس بی نهایت وصف می کنند. ایشان در جایی دیگر از خطبه می فرمایند که در زمان اتفاق اصطفای الهی « **إذ الخلائق بالغيب مكنونة و بستر الأهاويل مكنونة** » ، زمانی که موجودات غنوده در بیغوله ی عدم ، در غیب مکنون بودند و به واسطه ی ستر اهاویل - علت تامه یا سد راه های عدم - مصون بودند - از باز ماندن بابی از عدم بر آنان - و از آن بالاتر در علم و حکمت فاطمی در پرتو تابش نور حق وجود منبسط می فرمایند « **و بنهاية العدم مقرونة** » یعنی مقرون با نهایت عدم بودند - عدمش را ما نمی فهمیم تا بفهمیم نهایتش کجاست؟! خود عدم را اعم از عدم مقابل و عدم مجامع نمی توانیم درک کنیم که چیست؟ راسم نیستی را ، یعنی چیزی که وجود ندارد و آن نهایت عدم و مقرون بودن موجودات عالم خلقت را به آن چگونه می شود با ابزار درک حواس هستی مسبوق دانست و نور خلقت را در ذهن خاموش تصور کرد؟ - به راستی در این نگاه عقلی حضرتش چه می گویند؟ این علم بی احتجاب و مصفای فاطمیت و تابش نور شمس الشموس وجود فاطمی بر صحاری غیب و عدم است - آن کسانی که می آیند و می گویند این فقره را گفت و دل ما به درد آمد و غمگین شدیم ، اینجا بیابند از اعجاب علم معلای فاطمی بگویند که به طریق اولی در حد اعلا ی علم بشریت در اشارت مبین " **ولقد اخترنهم علی علم علی العالمین** " قرار دارد - این که معاذالله اظهار فضل نیست. اظهار حقیقت است در ابراز حقایق نوری عالم وجود ؛ و وقتی حقایق عالم وجود را می فرمایند ، نشان می دهد که نه فقط نهایت برای عالم وجود بلکه نهایت برای عدم هم قابل تصور است - در حالی که برخی احکام عدم را تابع احکام وجود نمی دانند ، اما حضرتش احکام مشترک بر این دو حقیقت بار می کنند! - که در برهوت و نهایت آن عدم ، این مخلوقات مصون به ستر اهاویل بودند ، یعنی در هاویه های کتم عدم ؛ غرق در دریای ظلمت بخت و تاریکی صرف بودید شما وقتی که پیامبر در مقام اصطفای بود! نکته این است که اولاً آن که این عوالم را دیده و دارد وصف می کند چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید حالا شایستگی ولایت این عالم از آن کیست؟ شایسته ی حاکمیت در عالم کیست؟ شما که از ته عدم به واسطه ی دستگیری علت تامه آمدید، اکنون اظهار ولایت می کنید و ولایت ما را زیر سوال می برید؟ شما که به واسطه ی وجود و انوار ما ، در سلسله ی معلولات از تاریکی های مظلم صفحه ی عدم لغزیدید و در حالی که نسبت به نواهای سلسله ی وجودات در صفحه وجود ، ثقیل السمع بودید ؛ چشم خواب آلودتان بواسطه ی ما روی نقطه ی لایتجزایی از عدم نماند و وجود پیدا کردید، اصلاً می دانید کجا بوده اید ؟ مقرون به نهایت عدم که خود - که اکنون در مقبض نور وجود و در حاشیه ی وجود مایل به عدم واقع شده اید در همان " **فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة** " - حتی این را نمی دانید . حال آمده اید و برای ما اظهار وجود می کنید؟ آمدید جای ما را بگیرید؟ بسم الله ! فردا بیا بگو ما چه کنیم ؟ از همان فردایش آمدند در هر مشکل سراغ علی، که تو بگو ما چه کنیم؟! این چه مدل حکومتی و چه مدل خلافتی است؟ که حتی شما یک روز هم نمی توانید این حکومت را بدون علی اداره کنید. جنگی اگر هست علی ، مواجهه ای اگر هست علی، سؤالی است در دین باز هم علی . مریضی است ، جستجوی درمانش از علی و با علی . هر چه هست علی! پس چه شد شعارتان ای در نهایت عدم غنوده ها؟ و این نقد و نکاتی است که حضرت زهرا بر سر جمع از

باب اندازنبوی و تحدی و حیانی می بارد و می فرماید در این خطبه ای که با وجود سال ها و قرن ها عمر آن ، علم فاطمه ی زهرا در آن محبوب داشته شده است . این دلایل حقانیت خطبه و حقانیت ولایت تکوینی فاطمه بود . به این دلایل بود که فاطمه آمد آن گونه سخن گفت. تا فکر نکنند آن علی که اکنون در خانه نشسته است ، مثل اینان یک آدم معمولی است و تو می توانی خود را با او قیاس کنی .

کما اینکه برخی اکنون پیش خود فکر می کنند می توانند در آینده ی این نظام ، ولایتی من عندی برای خودشان متصور شوند ، این گونه نیست. باید گفت تو هم بیا. تو هم که از نهایت عدم آمدی و از دستان اولیاء فقیه این جامعه - چه امام و چه رهبری - حکمی گرفتی و نصبی شدی و از خود جز ادعا و طمع خام هیچ حیثیتی نداری تو هم بیا ببینیم یادت از عدمت هست؟! **" شرف المکان بالمکین "** رهبری انقلاب و نیابت امام زمان مگر شوخی است؟ نصب الهی است و با احوای این و آن جور در نمی آید. امام جایی نشست که آن مکان را خود ایجاد کرده بود. او صاحب حکمی از کسی نبود. خود برجسته و تمایزش آشکار بود و کار خبرگان فقط تشخیص و معرفی این تمایز بود. تو که رهبری به تو فرصت حرف زدن می دهد ، بعد می روی علیه انقلاب حرف می زنی ، اگر رهبری نبود تو اصلاً نمی توانستی یک کلمه در این جامعه به زبان بیاوری. کما اینکه در محیط خودت ، در هر جا که هستی و هر شغلی که داری ، حتی در خانواده ات مهلت و اجازه ی صحبت کردن به تو نمی دهند. حالا اینجا چه می گویی؟ می آیی و با ادبیات و تقلید سکنات رهبری حرف می زنی و همان حرف ها را تحویل رهبری می دهی ؟ این اتفاقات مشابه عالم، به دلیل وجود قلب های مشابه است. قرآن این را می فرماید **" قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم "** یعنی آن دلالت ها و احتجاجاتی که فاطمه ی زهرا دارد ، برای آن است که دیده ی تاریخ باز شود و تاریخ تکرار نشود. برای این که این اتفاق نیفتد. اگرچه در سایه ی تاریخ غفلت و غفلت پروری از معارف خطبه ی فاطمی ، باز هم همین خصوصیات را در معاصرین می توان دید که در حال بروز است ؛ و باز وقتی گرفتار شدند و مردم را گرفتار کردند ، دوباره می آیند سراغ رهبری . در برجام می گویند ما خودمان می دانیم ، ما صاحب رأی مردم هستیم - در تجاهل از این که مردم برای خاطر ولایت و براساس نصب ولایتی رای می دهند. آن کسانی را هم که شورای نگهبان تصویب می کند ، شورای نگهبان هم حکم شان را از نصب ولایت می گیرند که اگر نصب رهبری نباشد، آراء مشروعیت ندارد. امام راحل می فرمایند اگر رئیس جمهور مورد نصب ولایت فقیه قرار نگیرد تبعیت از آن ، تبعیت طاغوت است. یعنی چه؟ یعنی ما بله قربان گویی در اسلام نداریم. اینکه به کسی بگوئیم بله قربان! این تبعیت طاغوت است. بعد کم بعد از این اظهار فضل ها ، فکر می کنند فردا می توانند رهبر شوند! نتیجه اش این که در حد همین یک مسئول و یک وزیر و یک وکیل کار انجام نمی شود. چون در سر - بی حد یقف - هوای مقام بالاتر دارند، فرصت خدمت به مردم را صرف تظاهر و عوام فریبی برای حاکمیت فردای خود می کنند. بیا یکی دو درد از این جامعه را درمان کن ، ببینیم این را هم بلدی ؟ دو سؤال اساسی این جهان را پاسخ بده ، ببینیم می توانی؟ به هوای آنان که باشد کشور دو روزه بر باد می رود. این ولی خدا ، طوری ولایت کرد در این کشور که ما سالهاست به حول و قوه ی حق درگیر هیچ جنگی نبودیم . جنگ هایی هم که رفتیم مثل مدافعان حرم ، رفتیم از قیام ها و نهضت های جهانی محافظت کردیم. رفتیم از مظلومین جهان دفاع کردیم ؛ و بحمدالله طی این سالها علیرغم تهدیدات بسیار، یک وجب از خاک مان درگیر جنگ نشد و پیشرفت تکنولوژی جنگی مان هم خیلی بالاتر از زمان اول انقلاب شد. این رهبر اینگونه دارد این کشور را اداره می کند. شما یک دولت، یک مجلس، یک قوه ی قضائیه، یک اداره ، یک استانداری ، یک فرمانداری را اگر بتوانید اداره کنید ما خدا را شکر می کنیم. لذا در اشارت **« إِنْ الْخَلِيقَ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٍ وَبَسْتِرَالِأَهْوِيلِ مَصُونَةٍ وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٍ »** ، این ادعاها و این تصورات واهی ، وصف حال این آدم هاست که کجا بودند و به واسطه چه انواری بالا آمدند ؟ اگر امام نبود خیلی از این آدم ها و مقاماتی که در این نهادها و دیگر مسئولیت ها آمدند و به جایی رسیدند، اکنون کجا

بودند؟ حالا شروع به باج خواهی بکنند یا پاسخگویی ۴۰ ساله بطلبند؟ اگر ما بخواهیم جواب دهیم که حرف زیاد است که در این ۴۰ سال چه فتنه هایی و چه کوتاهی هایی و چه خیانت‌هایی از سوی چه کسانی در این کشور شد؟ آری، حرف زیاد است در این زمینه.

پس « الحمد لله علی ما انعم / من عموم نعم ابتدأها / جم عن الاحصاء عددها » کمی بعد هم « و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها »، اینها چهارگانه ای است که در پاراگراف اول و در آن فقره ی نخست در واقع به هم پیوستند . « وله الشکر علی ما الهم / و سبوغ آلاء اسداها / ونأی عن الجزاء امدها / و استحمد الي الخلائق با جزالها »، این هم به هم پیوسته است « و الثناء بما قدم » با « و تمام ممن اولاهها و تفاوت عن الادراک ابدها و ثنی بالندب الی امثالها » اینها هم به هم پیوسته اند. - « ثنی » می گویند ولی « ثنی » درست تر است که در مفهوم ثنویت است - حال این یعنی چه؟ ما بیائیم این ها را کنار هم معنا کنیم . می فرماید حمد خدای را بر آنچه انعام فرموده ، که آن نعمت در واقع نعمت وجود است و بالاتر از نعمت وجود، نعمت وجود اهل بیت. « من عموم نعم ابتدأها »، که به نعمت های ابتدایی نظر دارد و یعنی عموم نعمت هایی که خود خداوند، خلق ابتدایی در آنها دارد و داشته است. پیش تر که می رود می فرماید « و انشأها بلا احتذاء امثلة امثالها » ، یا « ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قبلها »، آنجا وصف می فرماید « من غیر حاجة منه الی تکوینها »، یعنی شرح می فرماید که نعمت های ابتدایی نمونه ی قبلی نداشته است ، از طرف دیگر هم خداوند تعالی هیچ حاجتی به تکوین اینها ندارد و هیچ فایده ای در تصویر اینها برای خدا متصور نباید بود - نباشد که معاذالله منت سر خدا بگذاریم که حالا ما این کارها را کردیم ، این عبادت را کردیم ، و این خصوصیت را داریم - « من عموم نعم » یعنی چه؟ یعنی نعم ابتدایی. حمد بر چیست؟ حمد هم بر عموم نعم واقع می شود ؛ و تفاوت حمد و شکر و ثناء در این است و بعد شکر بر " علی ما الهم " می شود و بر آلاء شکر صورت می گیرد در « و سبوغ آلاء اسداها » ، سبوغ ، به معنای فراوانی ، گستردگی ، وسعت و توسع است و اسداها ، در واقع کفایت شدن - وانسداد شاید در همان مفهوم انسداد علت تامه است باب عدم را - آنجا در « ابتدأها »، ابتدا کردن است، « اسداها » کفایت کردن است، « اولاهها » - که ما در کتاب ولی آن ترجمه کردیم و آن جنبه ی معنایی ولایتش را گرفتیم، اما از آن جامع تر در تکمیل ترجمه، آن چیزی که اکنون از « تمام ممن اولاهها » فهمیده می شود ، همان معنای اولیت و همان معنای اولی بودن است - یعنی در واقع منت های اولیه ی بدوی و مقدماتی . این می شود معنای ممن اولیه در تسنخ و تنظیر با نعم ابتدائی یا آوردن خصوصیت ابتدائیت برای نعم در خطبه ، خصوصیت اولیت برای ممن مطرح است. تفاوت منت و نعمت هم ، همین جا در این ابتدائیت و در این اولیت معلوم می شود . فرق ابتدائیت و اولیت را چه کسی می تواند بگوید که چیست؟ ... (پاسخ پراکنده ی حضار) فرق لفظی را بفمائید ، روایت نگوئید. فرق ابتدائیت با اولیت ، در اینجا چیست؟ ابتدائیت یعنی چه؟ یعنی هیچ قیاسی وجود ندارد، در قیاس با هیچ چیزی نیست در معنای ابداع. یعنی ابداعی است که هیچ مثالی قبلا نداشته که بر اساس آن درست شده باشد. ولی وقتی بحث اول تحقق یافت بعد از آن خود اول می شود مثال . مثل خلق اول که عقل است . مثل خلق اول که حقیقت محمدیه است صلوات الله علیه . حال اینجا برای نعمت ها چه به کار می رود؟ در " عموم نعم ابتدائها " ، ابتدائیت بکار می رود - همین جا شما ظرائف تفاوت بین نعمت و منت را می توانید ، بفهمید. برای منت، اولیت است . یعنی منت خلق اول. اما ابتدائیت در آن نعمت وجود ابتدائی است که در خلقت اعیان ثابته و خلقت حقیقت محمدیه صلوات الله علیه ، می شود خلقت اول و خلق اول یا می شود خلقت عقل که خلق اول است - در روایت بعضی موارد به حقیقت محمدیه اشاره می شود به عنوان خلق اول و در بعضی اشارات به عنوان عقل که تضاد و تعارض هم ندارند. در واقع آن حقیقت، همان عقل اول است. یعنی عقل اول خود همین حقیقت محمدیه صلوات الله و سلامه علیه است - اکنون در کلام

خطبوی انسان کامل ، برای نعمت هم یک عمومیت به کار می رود که باید مفاهیم به خوبی با دقت جراحی شود. وقتی برای نعم ، لفظ عموم به کار رفته و برای منن لفظ تمام ، برای آلاء نیز لفظ سبوع به کار رفته است که نشان می دهد عموم و سبوع و تمام ، یک مقوله های واحدند در جایگشت معانی متعدد ؛ و نعم و آلاء و منن ، معانی مشترک دارند ، در کاربردهای خاص. ابتداها و اسداها و اولاها هم در یک ردیف اند . اما معنایی را این اسدا باید بگیرد که در واقع با ابتدا و اولیت نسبت داشته باشد. این معنا را باید از دایره ی معنوی لغت اسدا اخذ کنیم - نه هر معنایی از اسدا که در فرهنگ ها به آن معناست و به نظر قشنگ تر است یا طنین بهتری دارد یا مفهوم آن جامع تر است. خیر ، معنایی از اسدا مد نظر صدیقه ی طاهره است در اینجا که با ابتداء و اولاء نسبت دارد. این معنا باید با قوت اخذ شود در ترجمه . همانطور که اول و ابتدا با هم تفاوت دارند . آن در بحث اصل وجود است . این در بحث ابتدای خلقت - یعنی بعد از وجود - است. لذا ما بین " عموم ، سبوع و تمام " نسبتی هست مثل نسبت بین " نعم ، آلاء و منن " ؛ همانطور که بین " ابتداء ، اسدا ، اولاء " هم نسبتی مشابه داریم . همین جا می فهمیم که مرتبه ی اسدا در واقع بین مراتب ابتداء و اولاء و درتلازم معنوی با آن دو لفظ است. یعنی در ترتیب ، ابتدا و اول ؛ ملازم هم هستند در خلقت. و مرحله ی میانی اسداست . این اسدا کجاست؟ و این « سبوع آلاء اسداها »؟ در واقع آن مرحله ای است که در " فرآیند تحقق اهداف انقلاب اسلامی " اکنون ما در آن قرار داریم - ببینید وقتی گفته می شود راهبرد را می شود از خطبه اخذ کرد، منظور این است - یعنی چه ؟ یعنی یک مرحله ی عمومیت نعمت است که خداوند در عمومیت نعمتی چون " اذا جاء نصر الله والفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا " با ورود فوج فوج مردم در این انقلاب در مرحله ی انقلاب اسلامی مرحله ی اعطای نعمت وجود رخ می دهد، بعد در مرحله ی ساخت تمدنی در فاصله ی میان انقلاب تا تمدن - به مثابه ی تمامیت نعمت - آن فاصله ای که در خطبه بین انقلاب تا تمدن هست و از این عمومیت نعم می رسد به تمامیت منن. یعنی اینجا آن فاصله در سبوع آلاء اسداها یعنی مرزهای کفایت ، اتفاق می افتد. در کجا ؟ در تشابه با اصطلاح کفایت مذاکرات، ما باید به یک کفایت در دولت اسلامی و جامعه اسلامی برسیم که بعد از آن تمدن اسلامی محقق شود. به کفایت باید برسیم. افراد مسئول ما باید کفایت داشته باشند . یعنی این یک اصل جدی است. دولت اسلامی بحث جدی است. در اینجا یک نشانه ی تاریخی برای تمام منن اولاها هم غدیر مبارک است. در " الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی " ، یعنی اتمام نعمت که در غدیر اتفاق افتاده و این کلمات و کلید واژه ها بار تاریخی و خارجی و عینی خود را دارند. تمام بودن در غدیر با ظهور و بیان لفظ " اتممت " یعنی نعمت من امروز بر شما تمام شد و تمدن تاریخی اسلام ولایی آغاز شد. یعنی بحر عموم نعم ابتداء ها به اقیانوس تمام منن اولاها رسید - به آن خلق نهایی خودش که در دعای قرآنی داریم که " ربنا اتمم لنا نورنا " ، خدایا نور ما را تمام کن. این در قرآن است. نور ما را تمام کن یعنی ما خلق شده ایم ، من عموم نعم ابتداء ها ؛ اما تمام منن اولاها برای ما اتفاق نیفتاده است. انقلاب اسلامی رخ داده اما احیاء تمدن ولایی بر پایه ی این انقلاب ، بعد از آن نظام سازی و دولت سازی و جامعه سازی که در وسط است - در سبوع آلاء اسداها - هنوز اتفاق نیفتاده است. که به عنوان یک سؤال مقدر اگر طلایع و طلایه هایش آشکار است ما مدنیته می مشاهده می کنیم در این کشور؟ در نسبت آدم ها با یکدیگر. در رانندگی یک جور در زندگی یک جور . آیا خانواده ها با یکدیگر در سازگاری اند؟ فرزندان با پدر و مادر یا در حد قوا مسئولین با یکدیگر؟ آیا هر دولتی با دستاوردهای دولت قبل سازگاری دارد که بیاید کار دولت قبل را سامان و سازمان دهد و کارهای بر زمین مانده را تمام کند و یا با دولت بعد این سازگاری را دارد که امور را در انتظامی درخور و سزاوار به دولت بعد واگذار کند؟ این ها طلایع تمدن در سیر عالم است و انتظار از مدنیته در چشم قضاوت تاریخ.

از همین ، در ترجمان دقیق خطبه ی راهبردی حمد ؛ در اینجا هم باید به جهات و هم به مراتب توجه داشت. تا تفاوت منن و نعمت ها و آلاء را بتوان فهمید. آلاء چه تفاوتی با نعمت دارد؟ آلاء چه تفاوتی با منن دارد؟ منن چه تفاوتی با آلاء و نعمت دارد؟ آن چیزی که از وصف ابتدائی اش واضح است اما این است که اینها در مراتب با یکدیگر همپوشانی داشته و یکدیگر را کامل می کنند . از نعم شروع می شود و به آلاء می رسد و به منن ختم می شود . اما نکته ی جالب که در قوس صعود و نزول توجه شد به آن در حکمت فاطمیه، در نگاه از جنبه ی قوسین است که منن در مرحله ی اول قرار می گیرد ، چون گفتیم بین اولیت و ابتدائیت ، اولها ، اولیت دارد ، منن در خلق و در وجود، اولیت دارد - یعنی چیزی را که از بالا و از لاهوت دارد می بارد بر ما ، بخواهیم وصف و تصورش کنیم باید دوباره از لاهوت دید و آمد پایین . نباید از زاویه خود دید و رفت بالا . در حالی که در شمارش، ۳ اگرچه بعد از ۱ و ۲ متاخراً و قریباً شنیده می شود ، اما از جهت بُعد در حال دور شدن است. و از جنبه ی قوس صعود و نزول، شما یک را اول می بینید و سه را آخر. در مبانی حکمی هم ، وقتی یک و دو و سه ، گفته می شود، چون کلام از لاهوت به ناسوت و ملک نازل می شود، برای چشم ناظر دنیا سه می شود یک و در مرتبه یک قرار می گیرد. چون در حال بارش است . در " بسم الله الرحمن الرحيم " هم ، الله ، رحمن و رحيم ، در بازگشت قوس باید گفته شود رحيم ، رحمن و الله - تا تحقق تام اسم جامع - این طور باید در حکمت فهمید مبانی را. ذهن تان در آن بحث عقل مجرد در درس حکمت فاطمیه و آن تجرد عقلی که در بحث ها به آن پرداخته شد ، باید عادت کند به مجرد اندیشی و مجرد بینی در برابر اعتبارجویی و مرسوم اندیشی و معمول بینی و مألوف نگری . « وانار فی التفکر معقولها » ، در واقع آن تفکر معقولی است که در خطبه به آن اشاره شده است و اینها همه مبنایش از نص خطبه است که ان شاء الله در وقت مناسب و در جای خودش به متن آن می پردازیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته